

بجست و دو توخانان حضرت خلیفه الهی راه آمد و شد فلذا بر لشکر مخالفان بستند و عسرت تمام در میان ایشان  
 برآمد و باباخان قاقشال در مانده بود بسیار شده مشرف بر فوت گشت و جباری سپهر مجنون قاقشال که  
 یکی کین مخازیل بود بواسطه خیرصفت باباخان اراده رفتن مانده نمود و مامی را بوجوه تاب مقاومت نماند  
 خود را بجانب بهار کشید عرب بهادران بخار کرده متوجه پند شد که آن شهر را بتصرف در آورده خزانه که آنجا  
 بود تصرف کرد و بهادرخان خاصه خلیل باوشاه در پند متحصن بسته ایستاد و در مقام رفع اعدا شده  
 استقامت نمود و در اول و دو توخانان محمد معصوم فرخجودی و جمعی دیگر را بیکو یک پند فرستادند و از رسیدن  
 اینها عرب ترک محاصره داده خود را بجانب کچی از زمینداران عمده آن ولایت گشتند و رحمت و راجه و صاف  
 و محبت علیخان و ترسون محمدخان و دیگر امرابر سرعاص بهار شدند و او شبانخون آورده بحسب اتفاق  
 بر منزل صادق خان یخت و از آنجا که کاروانی صادق خان بود در انشب جان بیگ و الف خان  
 حبشی بقراولی تعیین یافته بودند غنیمت غافل بر سر ایشان رسیده جان بیگ کشته شد و الف خان بدزنت و  
 با صادق خان جنگ صعب اتفاق افتاد و اقبال دولت باوشاهای تقویت و دو توخانان کرد و حاج  
 زینت داده او با قبیله جمعی به بنگال رفت و آنطرف گدھی بدست آمد و از غزاتب واقعات آنکه در همین ایام  
 فرمان طلب بنام شجاعت خان حاکم مالوه بمصوب حسن توچی یاشی فرستادند و با سپهر خود قیوم خان از  
 سارنگپور برآمده غزیت و رگه جهان پناه داشت نوکران او را هوس باغی گری در سر افتاد شجاعت خان و  
 قیوم خان او را قتل آورده بحسب عدم اتفاق پراکنده شده هر کس بطرف گریختند و چون این خبر بمحض  
 رسید شرف خان آنکه در حکومت مالوه فرستاده فرزندان صیر و پس پند نامی شجاعخان طلب داشتند  
 و چون هم بنگال با طناب کشیده بود و خان عظیم را که مدت بدید در گوشه اگره متزوی بود و بتظلمی اخطب او میبود  
 مورد امر خرد و انداخته چهار سوار همراه کرده حکومت ولایت بهار فرستادند و بحسب زیادتی احتیاط  
 شهبازخان بسره حاجی بود رسیدند که عرب بهادر در پناه راجه کپنی در آمده است بر سر اورفته مدت یکماه  
 مقابل داشت و جنگل بری کرده بفریب راست عرب را از آنجا بد کرده راجه کپنی را و یوان ساخت و همدرین  
 ایام بحسب اتفاق حضرت خلیفه الهی بمنزل شریف خان آنکه تشریف برده او را سرفرازی بخشیدند و او جشن  
 خردانه ترتیب داده پای انداز بسیار پیشکش شایسته سرانجام نموده منزل خود را آراست و حضرت تا آخر  
 روز تشریف داشت بغمه و سرود انواع عیاش و سرور گذرانید و شریف خان آنکه در پند خیر فیل و بست و بست  
 اسپ عراقی و عربی و اقسام اقیسه پیشکش گذرانید چون هر سال یکی از مردم معتبر را بمیر حاجی بسفر  
 میفرستادند درین سال قره بنالم حکیم الملک گیلانی افتاد و اشارت علیه پند آورده رسید که مبلغ پنج لک روپیه

از وجود خزانة ماعره بدستور هر سال تحویل حکیم الملک کردند که بوقت قاضی حسین باکلی شیخ الاسلام حرم محتاجان  
که مغلطه برساند و اقمشته بند و ستان و پارچه انقیس معصوم حکیم الملک بحبت شرفای که ارسال فرمودند و نیز  
عرض داشت بوجه تودرمل رسید که محض معصوم فرخودی را که بانواع تدبیر بهایا همراه دارد و خواجہ شاہ منصور خطایا  
درست نوشته اظهار آن نمود که در بسیار بزرگوار نیست ترمسون محمد خان که از امرای کبار است و سردار  
لشکر بنام اوست نیز خط بانوشته در بختل که صد امید و آرمی باید داد و تهدیدات نموده است و چون از ستمگیری  
او در معاملات مکر بعضی حضرت رسیده بود چند روز او را بیدخل ساخته به شاه قلینخان سپردند و حکم شد که بجای  
او وزیر خان دیوان کلی باشد و باتفاق قاضی علی پسر قطب الدین بختلوی فیصل مهمات میداده باشد  
و در آن ایام از عیاتب مخلوقات شخصی را آوردند که بی همتی گوشش از مادر متولد شده بود که نه بین  
داشت و نه سوراخ گوشها و عجب تر آنکه هر سخنی که مذکور می شد مثل صاحبان گوش می شنید چون این سخن  
بعضی حضرت آمدند و دیدن آن شخص حضرت متعجب شد خرج روز مره او تعیین فرمودند و چون حضرت خلیفہ  
الہی ہر سال از راه اخلاص زیارت فرار فاضل الافوار حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ می رفتند و در ضمن  
این بیت خسرو عمل صالح فائدہ بسیار بهندگان خدا میرسد و در بیست و شش بعضی موانع توجہ ریات عالی میشد  
شاہزادہ و انیال را جمعی از نزدیکان مثل شیخ جمال و شیخ فیضی که نسبت اخوندی و سائر مردم همراه تعیین فرمودند  
و مبلغ بیست و پنجاه روپیہ بد خرج فقیران آندیار رحمت فرمودند و شاہزادہ جوان بخت زیارت نموده عاود  
فرمودند چون آن را بجه تودرمل و ترمسون محمد خان و دیگر امرای باو شاہ بحبت بریعات و راجی پور قرار گرفتند  
معصوم فرخودی برخصت جو پور که جاگیر او بود آمدہ آثار بی و حرام نمکی بظہور آوردن گرفت حضرت خلیفہ ملکہ  
بیسروختن دار و فرستادہ راجت تسلیم او فرستادہ ولایت او دہ باو لطف کردند و جو پور را  
به ترمسون محمد خان عنایت فرمودند معصوم بہ پسر و خان سخنان مخلصانہ گفتند آثار مخالفت ظاہر کرده  
داودہ را کنارہ دانستہ با آنجا رفتند در بنوقت نیابت خان پسر باشم خان پیشاپوری که نواختہ این درگا  
بود در جوسی بساک که جاگیر او بود با غمی مشدہ بر سر قلعه کرہ کہ جاگیر اسمعیل قلینخان بود رفت الیاس خان کراہیل قلینخان  
که شقدار آنجا بود جنگ کرده کشته و نیابت قلعه کرہ را محاصره کرد و بنیاد تاخت و تاراج نهاد چون از خبر بضر رسید  
اسمعیل قلینخان و وزیر خان و مطلب خان شیخ جمال بختیار جمعی امرای نامدار را بدفع او تعیین فرمودند شاہ قلینخان  
محمد را فرستادند که معصوم خان فرخودی را امیدوار ساخته بدرگاہ آوردند و بعد از خصت وزیر خان خواجہ شاہ  
منصور از قید آورده باز منصب سرفراز کردند چون نیابت خان خبر آمدن لشکر شنید ترک محاصره کرده بجانب کتبت  
دیوان شد از صفات ولایت پشیمانرا عجلت نموده اناناب گشته خود را باور رسانیدند نیابت خان جنگ

آمده حرب صعب اتفاق افتاد با لآخره شکست یافته پیش شهسوار خان رفت و در وقت عرب بهادریز پیش  
 شهباز خان گریخته با و پناه برده بود و شهباز خان تعاقب کنان بچونپور رسید و از آنجا بر سر معصوم با و در  
 شدند معصوم خان بمقابله شتافته غالب گشت و شهباز خان فرار نموده در یک روز چهل گز راه طی  
 کرده بچونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که برانغار بود و در جنگ مخفی مانده بود در وقتی که افواج معصوم  
 پریشان شده فوج برانغار برآمده پیت چو با و شد زدنا گریه ایشان به همه جمعیت خس شد پریشان  
 شگست داده معصوم را و این خبر که بشهباز خان رسید بیعت تمام مراجعت کرده روز دیگر خود را بفرج برانغار  
 رسانیدند و با جمعیت نموده بر سر معصوم خان رفت و در سواد شهر او را و بار معصوم خان جنگ کرده  
 شکست یافت و مادر و خواهر و زن و پسر و مال و جمعیت او بدست آمد و او گریخته بجانب سوادک بدست  
 و این قضیه در ماه ذیحجه سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة روی داد و ذکر وقایع سال هجرت و قیامت  
 ابتدای اینسال روز یکشنبه پانزدهم صفر سنه تسع و ثمانین و تسعمائة بود و اوائل اینسال خبر رسید که مرزا محمد حکیم  
 از روی خطای مامی کابل و معصوم فرخودی که نوشته رعیت آمدن مینمودند و باغواهی فریدون که خال مرزا بود  
 قابو خیال کرده بغیریت تشویر بند وستان از کابل برآمد و شادمان که نوکر خود را از آب نیلاب گذرانید و کنور را شکست  
 پسر راجه بهگوانداس بر سر او رفت و او جنگ کرده لقتل رسید و از شنیدن این خبر مرزا محمد حکیم از آب نیلاب گشته  
 در پرگنه سید پور فرود آمد حضرت خلیفه عنایت فرموده متوجه پنجاب شدند و شادمان را و انبیا را در و از اختلاف  
 فتحپور مانده سلطان خواجه شیخ ابراهیم راجت انجام مهمات آنجائی گذاشتند و چون بساری باد که پانزده گروهی  
 فتح پور است رسیدند خبر فتح شهباز خان و شکست معصوم فرخودی رسید بقال مبارک گرفته متوجه پیش شدند  
 و در وقتی که مانسنگ بر شادمان غالب گشته سه فرمان مرزا محمد حکیم که یکی بنام محمد قاسم خان میر میر بود دست  
 افتاد و از خبر داران شادمان ظاهر شد که بدلا سا و استمالت تمام نوشته بود کنور مانسنگ فرامین را بدرگاه  
 فرستاد حضرت معلوم نمود مخفی داشتند چون رایات جلال از بیلی گذشت و مرزا حکیم بلاهور آمده در باغ  
 محمدی قاسم خان فرود آمده و مانسنگ و سعید جان و راجه بهگوانداس در قلعه لاهور محصور شدند و رایات  
 عالیات را در قصبه پانی پت ترول شد ملک ثانی که دیوان مرزا محمد حکیم بود و خطاب وزیر خانی داشت از  
 مرزا جدا شده بدرگاه آمد و بمنزل خواجه شاه منصور خبر آمدن او بعرض رسانیدند بخاطر اقدس چنان رسید که  
 و در وقت که مرزا محمد حکیم به تشویر بند وستان آمده باشد دیوان خود را از خود جدا ساخته مرستان خالی  
 از تیر نیست چون نسبت بخواجه منصور بدگمانی بود این تصور نظیر غالب رسید و خواجه شاه منصور را تغییر عت  
 فرمان مرزا را با و نمودند هر چند که او سوگند با خود فائده نداد و چون رایات جهانگشا بنواحی شاه آباد رسید

ملک علی خلی آورد و تبار اقدس در آورد که قاصدان من از کز دیو دیانه که اهتمام آن من بعلق دارومی آمد چون  
 بسای سر سید رسیدند پیاده که آورده ام در انسانی دیدند آن پیاده بایشان گفت من کس شرف بیگ نوگر  
 خواجہ شاہ منصور لم کہ در فیروز پور کہ جاگیر خواجہ بہت وسی کروہی لاہورست شکر است و این خط ہارا خواجہ فرستاد  
 چون پامی من تشویش وارد شہا این خط ہارا خواجہ زود برسایند پیادہ ہا من این خط ہارا آورده اند چون ہر خط ہا  
 برداشتند و بکشاوند و خط ہا بر آمد یک عرض داشت شرف بیگ کہ احوال بگنہ فیروز پور را بشاہ منصور نوشتہ بود  
 و دیگر خطی کہ شخص بشخص نوشتہ بمضمون آنکہ من کہ فریون خان را ملاقات کردم متذکر الہ را بلازمست مرزا حکیم  
 و با وجود کہ عمال خود پرگنات نواحی فرستادند بہ برگنہ تا نفس فرستادہ ما را معاف داشت و چون مضمون  
 این خط بعضی رسید چنان نمود کہ این خط را نیز شرف بیگ ملتان خواجہ شاہ منصور نوشتہ بہت و علاوہ را بطہ ملک  
 ثانی دیوان محمد حکیم مرزا آمدن فرمان محمد حکیم مرزا بنام خواجہ شاہ منصور شدہ آن گمان بر تہمین رسیدہ و چون  
 اکثر امرآوارگان دولت از وی رنجیدہ بودند ہمہ اتفاق نمودہ سعی قتل او کردند تا آنکہ حضرت حکم بقتل او فرمودند  
 صباح روز دیگر در ازل خلق کشیدند با عی تو نا کردہ بر خلق بختایشتہ چ کہابینی از دولت آسایشہ اگر بد  
 کنی چشم کنی مدار چ کہ ہرگز نیار و گز انگور بارہ بعد از سہ روز خبر رسید کہ مرزا محمد حکیم آمدن رایات عالی را کہ بہ پنجاب  
 شیند از آب لاہور گذشتہ بجانب کابل رفت حضرت از سر ہند بکلا نور و از کلا نور بہ ہتاس رسیدند شکار قرغہ  
 کردند و از اینجا استخارہ کردہ و بشارت یافتہ متوجہ نیلاب شدند و در ماہ ربیع الثانی سال مذکور کنار آب نیلاب  
 کہ بسند ساگر مشہورست قلعہ عالی بنا فرمودہ بابل بنا رس سوم ساختند چون کشتی کم بود حکم شد کہ امرآوار  
 سپاہیان کشتی ہا موجود سازند و امرآوار چو کی تقسیم فرمودند و کنورالسنکہ با شیخ جمال بختیار و ماد ہوسنگ  
 برادر او و مخصوص خان و نورنگ خان و دیگر جوانان کار طلب در آب نیلاب گذرانیدہ بجانب پرشور فرستادند  
 چون اینجا بہت پرشور را بصراف در آوردند شاہزادہ شاہ مراد را با قلیچ خان و مرزا یوسف خان و رالی سنگ و اکثر  
 امرای نامدار را از آب گذرانیدہ بخیبر کابل رخصت فرمودند و بنوقت خواجہ ابو الفضل خواجہ حسن نقشبندی و  
 محمد علی دیوان خواجہ حسن رسالت آپیش مرزا حکیم آمدند و عرض داشت عذر خواہی و استغفار بقصیرات آوردند  
 و حضرت خلیفہ الہی حاجی حبیب اللہ را ہمراہ کردہ بکابل فرستادہ فرمودند کہ اگر مرزا از اعمال گذشتہ ناومدہ  
 کہ توبہ نماید و سوگند بخورد و ہمیشہ خود را بلازمست فرستد از سر گناہ او خواہم گذشت و شاہزادہ شاہ مراد کوخ بکلی  
 از کوتل چنبر گذشتہ و در پانزدہم جاوی الثانی سنند کہ حضرت خلیفہ الہی بنفس نفیس از آب سندی گذشتہ  
 منزل کردند کمترین بندگان نظام الدین احمد را کہ مولف تاریخ بہت بطریق ایلیا پیش شاہزادہ شاہ ملو فرستادہ  
 فرمودند کہ از امرای رفتہ استخارہ نماید کہ از بی آنکہ حضرت تشریف آوردند بکابل میتوان رفت بروند الا اگر حضرت

تاریخ

باید آنچه طریق مناسبست با کل حشم و اهل عمل بیامیزد یا جریده قشرف آورند فقیر یک شب از روز در جلال آباد که هفت  
 و پنج کرده بود رفته بشان برده رسید پیغام رسانیده و ایشان غریمیت کابل نموده توجیه حضرت را بطریق ایلیان رسانید  
 و بدو هم در جلال آباد حاجی حبیب الله از کابل آمده بر اوقات فقیر بدرگاه سلاطین پناه شتافت گفت که مرزا محمد  
 از گذشته در کمال پیشانیست و سوگندان یاد کرده خواست که همیشه را فرستد با خواجہ حسن که شوهر خواهر مرزا بود  
 همیشه ایشان را گرفته فرار نمود و بجانب بدخشان رفت چون فقیر و حاجی حبیب الله در ملازمت حضرت رسیدیم  
 روز دیگر کوچ کرده متوجه سرسور رسیدند و از آنجا شانهزاده سلطان سلیم را در اردوی مانده راجه بگواند اسرار  
 سعید خان و قاضی علی بخشی را در خدمت ایشان گذاشتند و خود جریده مکتوب پیش شدند هر روز نسبت کرد  
 راه طی میفرمودند چون شانهزاده شاه مراد هفت کردی کابل رسید مرزا محمد حکیم عزم جنگ که بخورد کابل موسوم است  
 آمده آتش حرب بر افروخت و شکست یافته وادی فرار پیش گرفت و شانهزاده بفتح و نصرت بکابل درآمدند  
 و آن روزیکه صباح آن جنگ خواهد شد فریدون خان خال مرزا محمد حکیم بر چند اول لشکر شانهزاده رخصت  
 بسیار برده بود و خلق کثیر بقتل رسانیده درین روز حضرت خلیفہ الہی در سرخ آب نام موضعی که از لشکر شانهزاده  
 پانزده کرده است فرود آمده بودند اتفاق در وقتیکه مردم چند اول لشکر فارت میشدند حاجی محمد خان احدی  
 که بکاک چوکی پیش شانهزاده رفته بود با سید تاج را مشاهده کرده خجسته خوش آورد که سبب پریشانی خاطر  
 گشت با وجود این قسم خبر روز دیگر کوچ کرده یک منزل رفتند و در آنجا خبر فتح رسید لوازم لشکر و سپاس  
 بجا آورده حضرت شانهزاده روز جمعه دهم ماه رجب کابل درآمدند و هفت روز بسیر با عیال گذرانیده در کابل  
 داشتند چون بعضی رسید که مرزا محمد حکیم اراده این دارد که جلای وطن شده پیش او زیارت کرد حضرت این  
 تنگ و عار را از بلبل شیده لطیف خواجہ را پیش مرزا که در غور بند بود فرستاد مرده بخشش تقصیرات او رسانید  
 و مرزا محمد حکیم در حضور سیراه لطیف خواجہ بملازمت فرستاد و حضرت متوجه هندوستان شد باز کابل بازه را  
 بمزایعنائیت کردند و در اور و در عقب گذاشته با ایلیان بجلالی آباد که معسکر اردو بود و بملازمت شتافت تمینیب  
 و مبارکبادی فتوحات را بمقدیم رسانیدند و خواجہ علی محمد حسین که برادر حقیقی قاسم خان میر بکر است و از امرای معتبر  
 مرزا بود بملازمت رسیده و در سلک دولتخواهان منسلک شد و از جلال آباد فوج فرستاد تا دامن کوه کنار کنور  
 تا خند منزل بنزل مراجعت نموده در دوازدهم شعبان بکنار رسیدند ساگر رسیدند محمد قاسم خان که حسب حکم  
 بکنار آب جهت بستن پل نانده از کشتیها پل موجود ساخته بود ریات مالیات که در وقت رفتن کابل  
 در یکجا مانده است گذشته بود یک روز گذشته و از آنجا کوچ کوچ سلخ رمضان بلاهور رسیدند و حکومت  
 پنجاب را بسید خان و راجه بگواند اسرار کنور مانسنگه مغرض داشته رایست غریمیت بجانب دارالخلافه

فخپور برافراشته شکارکنان و صید افکنان متوجه شدند شهبازخان در پالی پت بلازمت رسید و چون  
 شاهزاده در بست و پنجم ماه شوال بدلی رسیدند شاهزاده و انبال و امر که در فتحپور مانده بودند حضرت مریم  
 که از فتح پور با استقبال حضرت برآمده بودند بلازمت مستعد گشتند و از پنجم ذی قعد فتح پور مستقر سرر خلافت گشت  
 لوازم شمار و ایشار بتقدیم رسانیدند خیرات بسیار کردند در ایامی که ریایات کالیات در سفر کابل بود و در راه  
 سعید بخش که در ولایت تربیت برآمده خود را بهادر شاه نامید قصد جان خود داشت بدست نوکران اعظم خان  
 گرفتار گشته بقتل رسید بیت به بال و پرازه که تیر پانی به هوا گرفت زمانی ولی بنجاک شست به و چون  
 معصوم خان فرزند خودی در کوهستان سوالمک حیران و سرگردان میگشت با عظم خان التجار خواست گناهان  
 خود نمود بوسید و عراض اعظم خان گناهان او مقرون بعفو گشته فرمان استمالت صادر شد و معصوم خان  
 از پیش اعظم خان احرام ملازمت بسته در فتحپور شریف کوشش سرفراری یافت و چون نیابت نیرینا به حضرت  
 مریم مکانی آورده بود او هم در همان روز شریف زمین بوس مستعد گشت در ایامی که حضرت کابل تشریف بردند  
 خوجه مرزا محمد حکیم بلازمت رسیدند از قضیه خواجه شاه منصور بسیار تفحص کردند معلوم شد که کرم الله برادر شهبازخان  
 بدستیار و کنگاش بعضی فرامین را ساخته و خط آخرین که سبب قتل او شد نیز ساختگی بوده است حضرت  
 از کشتن خواجه شاه منصور اکثر اوقات تاسف میداشتند القصد فتحپور مستقر ریایات نصرت آیات بر ما بود و در  
 همین ایام خروقات مد علیا حاجی بکرم که در زمره ازواج طاهرات بتاریخ نهم ماه محرم سنه تسعین و شصت  
 اعظم خان که حکومت ولایت حاجی پور کپنه داشت در فتحپور شریف پایتوس سرور گشت احوال بنگاله مشروحاً  
 معروض داشت و بعد از چند روز اکثر امرای کبار و سپاه نامه کرد که در لشکر کابل همراه بودند بمشاوره الیه همراه بظرف  
 بنگاله رخصت فرمودند ذکر وقایع سال بست و هشتم آن همی ابتدای این سال روز سه شنبه و پنجم خود  
 سنه احدی و تسعین و شصت بود در نوروز این سال و یوار و ستون و دولتخانه های عام و دولتخانه خاصه با امر  
 تقسیم نموده در قاشها و پروهای مصور گرفته کمال ترتیب داده بنوعی آراستند که نظار گیاره از مشایخ آن میر  
 بر حیرت می افزود و سخن دولتخانه ها بسیار گاهنها در شک فرودس برین ساختند صغیر نه طاق بسیار استند برده  
 از رفعت فلک خواستند تخت زدند و تاق آهنگند عرش در بر زمین آنگینند مدت هر سه روز بس منازل و کاشا  
 آراسته بود شب بقا نوسه رنگ می آراستند و بندگان حضرت هر روز و شب یکبار دو بار تشریف فرموده به بیت  
 میداشتند و اهل نعمه فارس و هندوی در ملازمت میبودند و بهر یک امر و اهل خدمت عنایات خسروانه بظهور  
 میرسید و بازار شهر فتحپور و اگر راه آیین می نمودند و خلاق اطراف و جوانب بتفرج و تماشا ای جشن عالی  
 میگردیدند و نشینده بودند در مفتی که در حکم عام میشد و دیگر ایام امر و مقربان و مردم اعیان آمدند و میداشتند

بکمال

حضرت در روز نوروز بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و امر او ارباب دولت صفنازده ترتیب مرتبه حالت  
 استانی در شرف که آخرین ایام نوروز است تیر بهین دستور مجلس عالی ترتیب یافت و جمیع امرا بمرحوم بادشاه  
 سپاهی گشتند بعضی بنیایات است و خلعت و بعضی بزیا دتی علوفه و بعضی بزیا و سگه نوکر و جمعی بیافتن جاگیر و سگاپس  
 ماند که درین شروه روز مورد مرحوم خسروانه نشد و باشد و امر اسس کبار پیشکشهای لائق گذرانیدند و درین  
 بزده روز حضرت در ایوان کی از امرای کبار تشریف آورده صحبت میداشتند و در آن روز لوازم مهمانی  
 صحبت را آنکس متکفل میبود پیشکش بسیار از پارچه بند و ستان و خراسان و عراق و مر و ارید و عمل و یاقوت و طلا  
 و اسپان عربی و فیلمان کوه پیکر و قطار کاشتر نو و مایه و استران راهوار برو میگذرانند و درین محل شاه جهان  
 بلامتاز صوت بهنگاله و راجه بگواند اس از لاهور آمده بشرف صبه بوسی مشرف گشتند و در اوراق گنشته ذکر یافت که خان علم  
 و سائر جاگیر داران از حاجی پور بدرگاه آمدند چون آنصوبه خالی مانده بود و فحرام نمکان فرصت یافته از بر گوشه سر  
 نغنه و فساد بر آوردند و نیت نام نوکر معصوم کابلی با ترخان دیوانه و سرخ بدخشی در ولایت بهار خلل انداختند  
 محمد صادق خان با اتفاق محب قلینخان جنگ کرده و غالب گشته و نیت بقتل رسید و در نیولاخیر معاودت  
 حضرت بیگمات مهد علیا گلبدن بیگم و سلیمان سلطان بیگم بولایت گجرات از راه دریار رسید که چند سال در آن  
 اراضی مقدسه اوقات لطاعات و عبادات مصروف داشته متوفیق الهی چند حج و عمره رفیق حال ایشان  
 شد و الحال مراجعت نموده بخطه اجیر رسیدند شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان سلیم را با استقبال حضرت  
 بیگمات فرستادند تا با اجیر ملاقات نموده زیارت فرار فاقص الا نوار خواجه معین قدس سره کردند بعد از شرائط  
 و آداب طواف فقرار اخوش وقت گردانیده انگاه در خدمت حضرت معاودت نمودند و در روز یکشنبه  
 می آمدند حضرت عالی استقبال نموده حضرت بیگمات را بقطعه تمام بشهر در آوردند و در بین ایام محمد صادق خان  
 از ولایت بهار آمده بود و مرحوم خسروانه شد و بزودی خست شده با اتفاق غلظت خان بدفع ماعلی کامل نامور گشت  
 و شاه قلینخان محرم و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا که با شکر کابل رفته بودند همراهی محمد صادق خان تعیین شدند  
 و در نیولا میرا پوترا ب و اعتماد خان که بخانه مبارک همراه رفته بودند بدرگاه آسمان جاہ رسید و بشرف زمین بوس  
 سرفراز آمدند و میرا پوترا ب شکلی آورده بود و میگفت که برین سنگ نفس قدم مبارک حضرت رسالت پناه است  
 حضرت چهار گروه استقبال قدم نموده بقطعه و تکریم آن سنگ فرودند حکم شد که جمیع امرا قدم بر دوش داشته  
 چند قدم بردند و بهین دستور یکیک به نوبت آنرا بر میداشتند تا بشهر آوردند و با بجله روز شنبه نوزدهم ماه شعبان  
 حضرت شهریار جوان بخت بخت و زن مبارک شاهزاده عالمیان سلیمان سلیم در منزل حضرت سریم مکان  
 تشریف برده شاهزاده را دستور نمود بطلا و فخره و غیره وزن نموده آن مبلغ را تصدق فقر و مستحقان کردند

درین ایام نورمحمد نام پسر ترخان دیوانه حرام نمک را که در ولایت تربیت گرفتار گردیده بود حاضر آورده و در تناس  
فخوری است رسید میت کسی کو مملکت را بدستگاست به پیش کان خون بجزمت خلاست به چون  
سال بیست و هشتم ای آخر رسید و کور قانع سال بیست و نهم موافق اعدی و تسعین و تسعمائة بنیاد  
در فتح پور این سال همایون فال شهر یاز بلند اقبال ابواب عیش و حضور بر روی روزگار جمهور خلافت کشته حکم  
فرمودند که در دیوار دیوانهای دولتخانه عام و خاص بدستور پار سال و زریب و زینت گرفتند و صحبت آراسته  
و مجلس خرم میا ساخته هر روز و شب عیش و سرور گذرانیده و بعد از آن میردم را منع آمد و شد و دولتخانه فرموده  
حضرت سرار پده سلطنت و پردگیان آنجن خلافت را طلبیده دست ببدل اموال کشا و ند و مبلغ یک لک پیر  
نقد و طلا آلات و مرصع آلات و اتمشه و چند قبل برسم پیشکش نظر حضرات والده بزرگوار مریم مکانی گذرانیدند  
و همین دستور همه خود گلبدن بیگم و به دیگر بیگمات انعام و اکرام فرمودند و تا هنوز روز این صحبت در کرد و بود بعد از  
فراغ مجالس نوروزی از بنگاله خبر رسید که خان عظم و افواج قاهره در مانده درآمدند و خالد نیخان و جبار بروک  
و مرزایک قاقشال از حاجی کابلی جدا شده پیش عظم خان آمدند و فرار نموده پناه بجیسی از میدان برد و آنچه از  
ولایت بنگاله تصرف باغیان و آمده بود باز تصرف اولیای دولت روزاقرون درآمد درینو لا بنجا طرف  
رسید که چون اعتماد خان سالها حکومت گجرات کرده بود طریق آبا وانی گجرات از دیگران بهتر میدانسته باشد  
و چون گجرات با و عنایت شود سبب امیدواری حکام بلاوی که در تصرف نیست میشود و تباران حکومت گجرات  
با اعتماد خان مرصت فرمودند و میر ابوتراب را این نام کرده خواجه ابوالقاسم برادر ملا عبدالقادر را خود را  
دیوانگری و کترین بندگان نظام الدین احمد مولف تاریخ راجدست بخشگی تعیین نمودند و محمد حسین شیخ  
میر ابوالمنظر ولد اشرف خان و میر حبیب الدین ابوالسحاق و میر صالح و هاشم داعی و بنیاد بیگ و سید جلال بخار  
و بیگ محمد قوبانی و میر حبیب الدین و میر شرف الدین برادرزاده های میر ابوتراب را بجای گجرات حکم فرمودند و درین  
ایام سیادت پناه میر فتح الله که از سادات شیراز انواع علوم معقول و منقول ممتاز بود از ولایت شیراز بدکن رفته  
پیش فادلان صاحب اختیار نهاد بود و وزیر استنبه است دوم ربع الثانی در و از اختلاف فخر شرف  
خدمت سرفراز آمد حسب حکم خانانان و حکیم ابوالفتح استقبال رفته بلازمست آوردند میر فتح الله بنصب طویل القدر  
صدارت امتیاز یافت و چون خبر پیشانی و متفرق شدن باغیان بنگاله بعرض رسید معلوم شد که عاصی  
کابلی در ولایت عیسی میباشد و عظم خان رحمت آمدن در خانه نموده بنا بران شهباز خان تعیین فرمودند که ولایت  
بنگاله رفته تمام آن سرکار را بسپار بیان جاگیر نموده در پیصال عاصی کابلی کوشش نمایند و در مقدم شهر جبار  
شهباز خان را رخصت ارزانی داشتند و از جمله وقایع این سال همایون فال آنست که کتاب ما ببارت را عظم

حکایت



قصص برہمہست حکم شد کہ بزبان فارسی حسب الحکم ترجمہ شدہ بزم نامہ موسوم گشت ترجمہ نمودن کتاب  
 مہابہارت درینو لاخیر رسید کہ خان اعظم و شیخ فرید را بجمت مصدا کہ نزد قتلو خان افغان فرستاده بود  
 و چون شیخ فرید خانہ قتلو خان رفت و صحبت منعقد شد قتلو در مقام خدمتگاری بود بہادر کورودہ کہ سیکے از  
 زمینداران بنگالہ است و عمدہ لشکر قتلو بود با شیخ فرید یارانہ از روی اسوات ملاقات نمود شیخ بنظر زمینداران  
 و نوکری قتلو پیش آمد بہادر از روی ستیزہ در وقت مراجعت سر راہ شیخ فرید را گرفتہ بچنگ پیش آمد جمعی کثیر از بہرہ  
 شیخ فرید کشتہ شدند شیخ فرید را آسپی ز سیدہ برآمد آمدن برہان الملک کنی برہان الملک برادر قسطنطنیہ نظام الملک  
 حاکم ولایت دکن ست درینو لا از برادر گرختہ پیش قطب الدین خان آمدہ از انجا حسب الحکم در ماہ جیب سال  
 بست و نیم ہرین بوسی باوشاہ جہان پناہ مستعد کردید و قبل ازین شخصی خود را برہان الملک نام کردہ ملازمت  
 حضرت آمدہ بود حضرت با و در او دہ جاگیر فرمودہ بود و چون برہان الملک دروغ او ظاہر شد گرختہ  
 شد و بعد از کیفیت در میان جوگیان اورا شت ناخند آوردند و حسب الحکم محبوس گشت القصد چون با اعتماد خان حکم  
 بود کہ ولایت سر وہی را از سرتان دیورہ گرفتہ حوالہ جمال برادر رانا کہ از دیوخواہان بود نماید و بیکہ از ہر چو بچو  
 تا پنج نظام الدین احمد جت مدخرج او فرستادند اعتماد خان کہ بجا لور رسید فقیر و میر محمد مصوم بگری و قنبر بیک  
 فرین الدین کینو و پہلوان علی سیستانی کہ بکو توالی احمد آبا تعیین شدہ بود با و ملحق شدیم و محمد حسین شیخ و اکثر  
 جاگیر داران گجرات محنت ماندہ بود و چون بجا لور رسیدہ بر سر سرور رفتہ سرتان دیو کہ را بر آوردہ جمال باغین خان  
 و محمود خان جالوری و بجاد دیورہ را بکنگہ ولد چندین ولد لاری مال دیورہ را در انجا گذاشتہ با احمد آبا توجہ نمودہ چون  
 قریب احمد آبا رسیدہ شد شہاب الدین احمد خان از شہر سرون آمدہ در عثمانپور کہ در محلات شہرست فرود آمد و  
 دو از ہم شہر شعبان اعتماد خان داخل شہر شد بعد از دو روز معلوم شد کہ عابد بخشی و میرک بلاق و وفادار و مرزا  
 ایک و مجد الد و میر محمد بیک و جماعت کثیر از نوکران شہابخان جدا شدہ بجانب کاشمی وارہ بطلب سلطان مظفر  
 گجراتی کہ در ان گوشہ از صد مہ افواج قاہرہ روی نشیب می آورد میر دندوارا دہ فتنہ و فساد دارند اعتماد خان  
 صلح دید کہ فقیر پیش شہاب احمد خان رفتہ درینباب مطار حہ نماید چون فقیر پیش شہاب الدین احمد خان رفت  
 او در جواب گفت کہ ای جماعت قصد من داشتند و مدتیت کہ در فکر اینکار بودند و الان کہ پردہ ایشان آرد  
 کار افتادہ بسخن من تسلی نخواہد شد و از من امداد تیر متصور نیست چون فقیر صورت حال را با اعتماد خان گفت  
 کہ مشارالیه صلح در ان دید کہ تسلی آجماعت باید نمود و بیک کس یا دو کس بیک تسلی آنمزم فرستاد و انہا تسلی نشد  
 رفتند و شہاب الدین احمد خان کوچ کردہ تا قصبہ کوی کہ نسبت کردہ ہی احمد آبا دست رفت درین ضمن مرتبہ  
 شہاب الدین احمد خان مراسلات در میان آوردہ سعی نمودہ میشد کہ روز چند توقف نماید شہاب الدین احمد خان

توقف نکرده روان شد بخت و دوام شعبان خبر رسید که جماعت با خیلان مظفر را با کاتبان همراه گرفته بدو قله  
آمدند و هم روز قنبر ایشک آقا از پیش شهابخان آمده خبر آورده بود که شهابالدین احمدخان قرار داده که قنبر  
کری توقف نماید و اعتمادخان و میرابو تراب و این فقیر قله تسلی او کرده او را بسیار هم اعتمادخان در آخر روز سوار  
شده متوجه کری شد هر چند که نسیم بدو لوده کرده و کری رسیده رفتن حاکم شهر بخت کرد و هی لائق نیست فائده ندارد  
پسر خود را با میر معصوم بکری وزیر الدین کنبو و قنبر ایشک آقا و مجاهد گجراتی و پهلوان علی و خواجگی محمد صالح و سپه قنبر را  
بمحافظة شهر گذاشت اعتمادخان و فقیر که بقصبه کری رسیده بشهابالدین احمدخان سخن کردیم باین رنگ  
تسلیم او شد که برگناتی که سابقاً در جاگیر او بود با و باید گذاشت و دو لک رومیه مساعدت داده القصد به طریق  
اراده شهابخان بود تسلیم نموده شد و آخر شهابخان بود اعتمادخان از قصبه کری مراجعت نموده متوجه احمدآباد  
شدند اتفاقاً همین روز که اعتمادخان بکری رفتند بود مظفر گجراتی آمده بشهر احمدآباد و مردم شهر قلع را دادند  
و از جای که پاره دیوار قلعه شکسته بود بلا توقف درآمد شب که شهابخان بده کرده هی احمدآباد رسیده بود و میر معصوم  
بکری وزیر الدین کنبو از شهر آمده این خبر آوردند شهابخان و اعتمادخان در راه فرود آمده کنکاش کرده قرار دادند  
که چون هنوز زیاده بر یک دزد نگزشته و کار مخالفان استقامت نیافته از همان راه بشهر باید درآمد از همانجا متوجه  
بشهر شدند و صبح بثمانپور که متصل بشهر و کنار دریاست رسیده منزل کردند مظفر گجراتی از شهر آمده در یک زار  
دریا صفت کشیده شهابالدین احمدخان دست و پا کرده بجهت نا اعتمادی نوکر فرصت صفت آرائی نیافت  
و بعضی سپاه که با و مانده بودند حرکت المذبحی کرده گنجینه و این فقیر با قلیل هر چند دست و پای زو بجای نرسید  
و سپاهیان پسر فقیر را که اعتمادخان در شهر بجهت محافظت قلع گذاشته بود با تمام خان مان بتاراج رفت شهابالدین  
احمدخان و اعتمادخان فرار نموده ببلده نهر و اله که بیین اشتنا و اردو چهل پنج کرده هی احمدآباد دست آمدند و وقت  
تاریخ حقیقت حال را عرض داشت نموده بیایه سر بر اعلی ارسال داشت بعد از سه روز محمد حسین شیخ و خواججه الیقین  
دیوان و ابوالنظر و میر محب العبد و میر شرف الدین بیگ محمد توبقانی و دیگر جاگیر داران گجرات بیین رسیدند قلع  
پیش را مرست کرده استقامت نمود و سلطان محمد گجراتی ارباب فتنه و فساد و اخطاها و جاگیر داده در مقام  
جمیعت و استعداد شد و شیرخان فولادی که سالها حکومت پهن داشت و چند سال بود که در ولایت سورت  
اوقات میگذرانید پیش مظفر گجراتی آمده مظفر او را با چهار هزار سوار بجانب پهن روان ساخت و شیرخان بقصبه  
کری رسید مردم خود را بجهت آنکه بخت کرد و هی پهن است فرستاد و فقیر بر من مردم آمدند قله شکست داده  
میر محب العبد و میر شرف الدین و بیگ محمد توبقانی و جمعی از سپاهیان را آنجا گذاشته وزیر الدین کنبو را  
پیش قطب الدین خان رفته و او را بر پرده آورده چون خبر آمدن قطب الدین خان به پرده مظفر گجراتی رسید

خود بالشکر بسیار بر سر قطب الدین خان رفت و قطب الدین خان با سپاهیان جنگ کرده شکست یافته در  
 قلعه برووه متحصن شد و اکثر نوکران و مردم عمده لشکر او بمنظرف گجراتی درآمدند و در وقت شیرخان فولادی پیشتر  
 آمده در قصبه همانه که پاتروده گروهی پیشین است منزل کردند و ترب ذب تمام بحال جماعت که در قلعه پنهان بودند  
 راه یافت نزدیک بود که پیشین را گذاشته متوجه جالور شوند فقیر خواهی نخواهی قرار جنگ داده با استقبال شیرخان  
 روان شد شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بشهر پنهان ماندند و دیگر امر موافقت نمودند چون بقصبه  
 میسانه رسیده شد شیرخان فولادی صفت اراست کرده پنجاه سوار بمقابل آمده و با دولت خواهان که زیاد  
 از دو هزار سوار نبودند جنگ صعب اتفاق افتاد شیرخان بنبریت یافته با احمد آبا و رفت و خلق کثیر از مخالفان  
 بقتل رسیدند و غنیمت بسیار نصیب دو تنخواهان شد فقیر بحدی شده که با احمد آبا و میباید رفت امر اینکه مراد  
 بودند راضی نمیشدند چون بقصبه گری رسید جهت رسیدن سپاهیانیکه بعد از فتح غنیمت بسیار گرفته با شارت  
 سرداران به پیشین فتنه بودند بصورت توقف افتاد و مدت دو از ده روز توقف شد در همین مدت چپت دفعه  
 با اجتماع مردم کسان به پیشین فرستاده شد درین حال خبر رسید که قلعه برووه را بمنظرف گجراتی بضر توب انداخت  
 و قطب الدین خان قول گرفته اول زمین الدین کنبورا فرستاد و منظرف عمده شکاری کرده زمین الدین کنبورا بقتل رسانید  
 و غدر و نقض عمد بمنظرف اگر چه قطب الدین خان لظا بر بود اما چون اجل رسید و یدة نصیرت او را کور ساخته بود اعتماد  
 بر محمد و قول او نموده پیش او رفت و سعی تر واری زمین ایراج پنهان بقتل رسید بیت اجل چون بخوشش در  
 آورده است به قضا چشم باریک سفین بیست به از شنیدن این فقیر و امرای نامدار که در تعجب گری بودیم پیشین محبت  
 نمودیم و منظرف از برووه به بلوچ رفته از متعلقان قطب الدین خان بصلح گرفت و چهار ده لک روپیه از خزانة پادشاه  
 که در کنیا بیت بود و خواجہ عماد الدین حسین را به بروج برده بود با تمام اموال و خزانة قطب الدین خان که از  
 ده گزور زیاد بود بدست منظرف گجراتی افتاد و از اطراف و جوانب سپاهی و راجپوت ما در جوع آورد  
 قریب سی هزار سوار با و جمع شدند چون خبر حادثه گجرات بعرض بندگان حضرت رسید فرستادند  
 مرزا خان ولد پیرم خان بمحاربه بسطن گجراتی مرزا خان ولد پیرم خان با جاگیر داران  
 اجمیر مثل پائنده محمد خان معول و سید قاسم و با ششم پسران سید محمود خان و دیگر سادات باره و راجی  
 چون کرن و شیر و بهر زمان راهبورو خان در رویش و موثه راج و خواجہ محمد رفیع بدخشی و راجچند و اووی سنگ  
 پسران رویشی و سنگ و راجپوت و تلمسی و اس و راج سنگ و سردی ترکمان و تمل بیگ و دیگر مردم که تفصیل  
 ذیل آن در لادست از راه جالور به پیشین تعیین فرمودند و قلیچ خان را که جاگیر دار صورت بود با نورنگ خان ولد  
 قطب الدین خان و شریف خان برادر قطب الدین خان و جاگیر داران مالوہ از جانب مالوہ خصیت کردند

این جماعت درین وقت که مظفر گجراتی در بروج بود بسلاطین پور و نذر بار رسیده بودند اما از ملاحظه او قدم پیش نهادند  
 مولف تاریخ از پرن بمراخان کتابات نوشته از سعادت درآمدن مبالغه می نمود و چون ایشان بسر وی رسیدند  
 خود با استقبال رفته ایشان بسعرت تمام آورده و ایشان یکروز در پرن قرار گرفته پیش گذاشتند و چون خبر آمدن  
 مرزاخان بمظفر رسید از بروج با احمد آباد مراجعت نموده قلعه مبروج را به نصیر که برادر زن او بود و چرخش روی  
 که از نوکران بادشاهی بود گریخته به پیش مظفر رفته بود محکم ساخت مرزاخان و افواج منصور بسیر کنج که سه کوه است  
 از شهر احمد آباد دست نزول کردند مظفر در نواحی میر شاه بسین قدس آمد و روح محاذی لشکر مظفر اثر مقابل  
 دو کوه چادر زوه لشکر گاه ساخت دوروز که مقابله نمود و جوانان مردانه طرفین کارزار می نمودند و غلبه اولیا  
 دولت روز افزون بود اما در روز جمعه نهم شهر محرم الحرام سنه اصدی تسعین و تسعمائة مظفر گجراتی صف  
 آرائی کرده جنگ آمد و مرزاخان نیز در برابر صف آراسته مولف تاریخ را بمرازا ابو مظفر و میر محمد معصوم بگری و میر  
 حبیب الله و بیگ محمد توبقانی تعیین کرده که شهر سرکنج را دست راست خود کرده از عقب غنیم در آیم و افواج  
 طرفین در هم آمیخته کارزار نمودند ما ششم باره و خضر آقا که وکیل مرزاخان بود شهادت یافت و مردم بسیار  
 زخمی شدند سه سر سرداران زیر گرز گران و چو سندان بد و تپک آهنگران و زرم ستوران در آن زمین و  
 زمین شمش شد و آسمان گشت هشت و دهنوز مظفر گجراتی با مرزاخان مقابله داشت که مولف تاریخ با یاران  
 خود اتفاق کرده از عقب رسیده غنیم را برداشت و رای در گانیز از جوانان را بفرموده مرزا از عقب مایان رسیده  
 مظفر راه فرار پیش گرفت و خلق کثیر بقتل رسید و مرزاخان حقیقت فتح را نوشته بدرگاه ارسال داشت عجب شد  
 و قتی که حضرت آنکه باس متوجه دارالخلافه گشته بودند رسید و خدمت او ستحسن افتاد و مرزاخان را خطاب خانان  
 سر فرزند فرموده هر یک از بند های درگاه را بر بادتی علوفه سر فرزند ساختند و مرزاخان صبح آنروز بشهر درآمده  
 منادی امن در داد و هر کس مرئی گرفت مظفر گریخته جانب مهور آباد و کنار دریا مندری رفت و از آنجا خود  
 بکنایت رسانید و مردم گریخته باز باو جمع شدند و قریب دو هزار سوار باز یکجا شد بعد از فتح سه روز قلیج خان  
 و امرای مالوه با احمد آباد رسیدند مرزاخان و کل امر متوجه کنایت گشته چون بده کرده می رسیدند مظفر از آنجا  
 متوجه بروده شد چون بباسد نام موضعی که قریب به پنجاه و کنار آب مندری است رسید مرزاخان که محمد قلیج خان  
 و نوزنگ خان و شریف خان را پیشتر فرستاد که بمجالفان رسیده دست بروی نمایند آنجماعت ملاحظه شکستگی  
 و تنگی راه کرده توقف نموده پیش رفتند و مظفر بخانه راج پنجاه و نود رفت مرزاخان و تمام لشکر شانزده روز  
 در بروده توقف کردند چون خبر رسید که سید دولت نام از نوکران مظفر بکنایت درآمده مردمی که از جانب دولتخواهان  
 در آنجا بودند بر آورده است نوزنگ خان راجعت دفع فتنه او فرستادند نوزنگ خان او را بدر کرده مراجعت نمود

و رسید دولت به دولت و نوزنگان باز بکنبایت آمده متصرف شد و خوجم بروی نوکر خانان از قتلاد  
 بهر رسید دولت رفت جنگ کرده او را نهیمیت داد و مرزاخان و تمام لشکر بنا و دولت رفتند مظفر بر خاسته در  
 کوه در آمد و اتالیق بهادر از لشکر پادشاهی که سنجیه پیش او رفت ارباب فتنه باز در حرکت آمدند مرزاخان بان  
 بها در اوزبک را که نسبت با و بدگمانی بهم رسیده بود مقید ساخته قرار جنگ داده شریف خان و نوزنگ خان  
 بر انغار و قلیج خان و تولک خان را خبر انغار و پاینده محمد خان را با چندی از امر اهل اول ساخته روان شدند  
 و فقیر را پیش فرستادند که طریق استادان اعدا ملاحظه نموده بطریقی که لائق باشد جنگ اندازد و فقیر بدامن  
 کوه رسید پادشاهی مخالفان جنگ کرد و ایستادند تا کوه بزرگ صفت مخالفان قطار کشیده بوده اند  
 جنگ صفت اتفاق افتاده بنوعی شبیه تیر و تفنگ شد که چشمها خیره میگشت اسب آدمی بسیار زخمی شدند  
 فقیر مردم خوب را پیاده کرده بر کوه سوار کرد و کسان بطلب قلیج خان فرستاد و در حال خواب محمد رفیع که از بند  
 پادشاهی گمنام شجاعت موصوف بود در خورد فقیر او را هم بطلب قلیج خان فرستاد و قلیج خان از دست چپ  
 رسید و میان ایشان و غنیم جنگ شد و پاره را غنیم زور آورد و قلیج خان را بر گردانیده یک تیر انداز را اندر روی او  
 فقیر پیاده ساخته بود و در وقت که غنیم از اطراف بجانب قلیج خان دویده بود و پیش راه خالی شد بر کوه برآمدند و  
 غنیم بر کشه جقیقش کرد مردم بسیار کشته شدند و قلیج خان در پستی که فی الجمله پناه بود استقامت نموده ایستاد و فقیر  
 هتینا لها از مرزاخان طلبیده بود در فیل آورد و بجای تکه مظفر خود ایستاده بود و چند مهتال انداخته شده در محل  
 مردم نوزنگان و شریف خان نیز بر کوهی که قریب چپ غنیم بود برآمدند سر کوب شدند چون مهتال در میان فرج  
 افتاده قرار بر فرار اختیار کرده روان شدند خلق کثیر اسیر و قتل گشت و اولیای دولت پادشاهی بفتح و نصرت  
 فیروزی اختصاص یافتند و مرزاخان مراجعت کرده با احمد کابا آمده بسراجم سپاهی رعیت مشغول شد و قلیج خان  
 و نوزنگ خان و شریف خان و امرای مالوه را در قلعه بهر فرج گذاشتند و مدت هفت ماه در احمد آباد قرار گرفتند بعد از  
 هفت ماه قلعه بهر فرج فتح شد و چرخ روی که از قطب الدین محمد خان برگشته بمظفر درآمد از جانب مظفر حکومت  
 قلعه داشت بقتل رسید و نصیر که او نیز سردار بود و پنجانی بدر برد آمدیم بر سر احوال خلیفه آئی و ستمی که خبر جاوش  
 کجرات بعرض رسید مرزاخان و لشکر مالوه را تعیین فرمودند در بیاک جای که آب چون و گنگ بهم میرسد شهر بنا فرمودند  
 و قلعه چند بر روی هم طرح انداخته شهر را آلباس نام کرده بودند از اگره بکشتی درآمد غریبیت آلباس فرمودند  
 و مدت چهار ماه آنجا بوده بعینش و سرور گذرانیدند و عظیم خان از حاجی پور در آلباس ملازمت آمد و مخصر شد  
 که بزودی لشکر خود را گرفته بیاید چون خبر کشته شدن قطب الدین خان و طغیان فتنه کجرات بعرض رسید متوجه اگره  
 و فتح پور شدند که تا آنجا غریبیت کجرات فرمایند در نوای اما و خبر فتح کجرات رسید حضرت بفتح پور رسیده توقف

کردند فرامین عنایت بنام امرای کجرات صادر فرموده مرزا خانزاد بطلب خانخانان و خلعت کمر خنجر مرصع  
 سر فرازی بخشید نوین توغ عنایت کردند مولف تاریخ نظام الدین احمد را نیز اسب و خلعت و زیاده و قی طوفان متنا  
 فرمودند و مراسم بادشاهی شامل حال هر یک از بند مای درگاه شد منظر گجراتی بعد از شکست نمانی راه چانپایه  
 و سرور بر وجهالاد و پیش گرفته بجانب دلایت سوریه مقصد کوندل که دو از ده گروهی تعلقه جوته گره است قرار  
 گرفت و پراکنده از هر طرف باو جمع شده قریب سه هزار سپاهی یکجا کرد و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع  
 بدین خان غوری حاکم سورت داده با خود متفق و همین قدر مبلغ بجام نرسل که راجه جلالا دار صاحب جمعیت  
 خلیله داشت داده باز بفرست آمدن احمد آباد در حرکت آمد از آنجا که عاقبت اندیشی امین خان بود منظر گفت  
 که شما بنجام رفته اورا همراه بگیرد که من نیز سامان نموده از عقب میرسم چون منظر بهورنی که شصت گروهی احمد آباد  
 رسید و اینچنین خانان رسید بعبت تمام از شهر آمده متوجه بهورنی شد چون بهیرم کام رسیدند و مورچه  
 چل کرده ماند و جام و امین خان نیامد منظر حیران و سرگردان و سر اسیر شده مراجعت کرده بجانب کوهستان  
 قریب جلگت که اقصی بلاد سوخته است و بدو ارکا اشتار دار و رفت جام و کلاهی خود را پیش خانخانان فرستاد  
 پیغام داد که من دو تنخواهی بادشاه دانسته زرا منظر گرفته با و همراهی نکردم و حالاجا تیکه منظر میباشد لشکر  
 شمارا سر کرده می برم و امین خان غوری نیز بوسیدک میرا بوزاب پسر خود را بنج مدت خانخانان فرستاده اظها  
 و خلاص و دو تنخواهی نمود مردم جام خانخانان را سر کرده بیلغار بکوهستان بروند درین در آید غارت و تاراج بسیار  
 کرده غنیمت از حد زیاد بدست آورده شد خلق کثیر قتل و اسیر شدند منظر با پانصد سوار و پانصد سوار  
 کاشی بجانب کجرات رفته در او تنبیه نام محلیکه در میان دریای صابزتی و تنگ نایهای عظیم واقع است  
 و بهائی نام کولی ستمرو انجامی باشد در آمد خانخانان در وقت فتن باین لشکر از روی حزم و احتیاط سید  
 و هجوم بردی و سیدلاد و سیدبها در و دیگر سادات باره و بیک محمد توقیاتی و کامران بیک گیلانی را در مداله  
 که قریب دندوقه و سر راه کنایت گذاشته بودند و میان بهادر و میر محب الله و میر شرف الدین برادرزاده  
 میرالوترا ب و جمعی را به بیجا پور که در چهار گروهی او تهنیه است جنت همین روز گذاشته بودند چون منظر با و تنبیه  
 آمد سید قاسم باره از پیش به بیجا پور که سی گروهی او تهنیه است آمد و لشکر که در مداله بود به پراستی آمده اجتماع  
 نموده اند و منظر با اتفاق کولی و کراسیه و سائر زمینداران آنجا جنگ آمد با فوجی که پراستی جمع شده بود جنگ  
 کرده شکست بر منظر افتاد و میدان و اسباب کباب و بدست و آمد مردم خوب او کشته شدند بجای بیگ نمانی  
 بیرون بروند و درین وقت که خانخانان از کوهستان بدو ارکا مراجعت نمودند معلوم شد که جام از روسے  
 راستی پیش نیامده است و کلاهی او را رخصت داده هر جام روان شد و جام نیز مقابل آمده جمعیت

۵۰

منوده بست هزار سوار و پیاده بیستار یکجا ساخته و خانخانان چون هفت کردی اورسیدند و هر دو اسب کسب نمودند  
پیش خانخانان فرستاده تجدید عهد و قول منوده و قدمات دولتخواهی کرد و خانخانان مراجعت کرده با خود  
آمد و بعد از پنجاه حضرت خلیفه الهی خانخانان بلبلید و خانخانان لغار متوجه درگاه سعیدی شد منظر گجراتی که در میان  
کاشی داریه میبود و از امین خان بواسطه گرفتن زر با و همراهی نکردن آزرده بود باز با اتفاق کاشان زمیندار  
جمعیت منوده بر سر امین خان رفت و امین خان در قلعه امرتسر شخص کشت چون این خبر با احمدآباد رسید قلیچ خان  
و فقیر در احمدآباد بودیم مشارالیه در شهر ماند و فقیر با اتفاق رسید قاسم بارمیه و میدانی زرای و جمیع مردم خانخان  
و تور قلیچ و میر معصوم بگری و میر حبیب الدوبیگ محمد توبقانی و کامران بیگ بسعت تمام روانه سورت  
شده چون بهلاله رسید منظر تاب نیاورده ترک محاصره امین خان کرده بجانب کپوروان شد مؤلف توفیق  
و میر حبیب الدوبیگ محمد و سید لاد و سید بهادر و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاده که  
با اتفاق او کاشیواره ساخته از عقب منظر در آیند و خود پیش راه او گرفته جانب سورپی رفت و منظر فرار منوده  
از آب رن که از دریای شور جدا شده باریک خنجر منتهی شده و بعضی جاها عرض آن آب ده کرده و بست  
کرده است گذشته بولایت که رفت زمینهای آن طرف این آب هست آنرا کوه میگویند چون فقیر بمور پی رسید  
جام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده مجدد عهد و قول منوده قرار داد و تخواهی داد و فقیر محبت  
نموده متوجه پیرم کام شد در وقت خبر رسید که خانخانان از درگاه نصحت شده بنواحی سردهی رسیده است  
و اراده گرفتن سردهی و جالور دارد سید قاسم و مردمی که مذکور شد در نواحی سردهی خود را با ایشان رسانیدند  
راجه و دهی آمده بود اما چون در وقت رفتن خانخانان بدرگاه حرکات ناملائم منوده آثار بغی از وظایف شد  
اورا مقید ساخته فوج فرستاده قلعه جالور را متصرف شدند خانخانان با احمدآباد آمده قرار گرفت آمدیم بر سر  
و قانع بندگان حضرت و قلیچ خانخانان بدرگاه رسید بعد از بست روز خیر فوت محمد حکیم مرزا که پادشاهان  
حضرت بود از کابل رسید فرمان عالی نشان براج بهگوانداس و کنور مانگه حاکم پنجاب کصاد گشت که کابل  
رفته کابل را متصرف شوند و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند و چون درین ایام میر مرتضی و خداوند خان  
حاکم ولایت برار از بلاد کهن بر سر آمدند گرفته بصلابت خان که وکیل نظام الملک شده بود جنگ کرده هجرت  
یاخته التجاب درگاه آوردند با عظم خان حکومت ملوه داشت فرمان فرستادند که متوجه کهن شود و او را تسخیر برانجام  
و میر مرتضی و خداوند خان و مرانداز خان و جندا خان و دیگر مردم کهنی را نیز فرستادند و از امرای نامدار  
مثل عبدالطلب خان و جعفر نمک بخشی و رای درگاه و رای اسکران و برهان الملک و شیخ عبدالمدول و شیخ محمد  
و نورنگ خان و سبحانقلی ترک و جماعت که تفصیل اینها باطلاب کشته توبخانه و سید فیل و لشکر ملوه لعین منور بودند

میر فتح الله شیرازی را خطاب عضدالدوله سرفراز ساخته بجهت سرانجام دکن خصمت کرد و نخواهی مقلد دولت  
 حبیب الله بخشی این لشکر و مختاریگ را دیوان ساختند چون لشکر با بندیه که سرحد دکن است رسید اجتماع  
 نمودند عظم خان را با شهاب الدین احمد خان که در آنوقت حکومت اجین داشته بود واسطه کشته شدن پدرش  
 که با غوامی شهاب الدین احمد خان میدانست عداوت تمام بود چون عضدالدوله خواست که رفع آن کدورت  
 نماید عظم خان را که حدت خراج قوی بود ناخوش آمده شهاب الدین احمد خان و عضدالدوله را رنجانید و مدت  
 ششماه در بندیه توقف کرد معطل مانده تا کار بجای رسید که شهاب الدین احمد خان رنجیده برای سین که  
 در آن ایام بجایگیش قرار یافته بود رفت و عظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که چشم زخمی بکار بادشاهی برسد  
 بسبب عضدالدوله بخیر گذشت چون راجه علیخان حاکم اسیر و بر ما نیور مخالفت لشکر بادشاهی را مشاهده کرده  
 لشکر دکن با خود یکی ساخته بمقابله آمد عضدالدوله پیش راجه علیخان رفته هر چند خواست که او را دو لخواه سازد  
 صورت نیافت و مراجعت کرده متوجه گجرات شد تا خانانان را بکومک برود چون راجه علیخان و لشکر  
 دکن بر سر عظم خان آمدند مشارالیه بجانب برار رفته شهر الیچپور را قارت و تاراج کرد و آنجا استقامت نمود  
 متوجه ندر بار شد و کهنیان از پی درآمده منزل بمنزل آمدند و عظم خان با وجود قوت و قدرت پیش پیش  
 میرفت تا به ندر بار رسید و با احمد آبا و خانانان مکاتبات فرستاده استمرار نمود و خانانان مولف تاریخ  
 را با جمعی از امرامثل خواجه محمد رفیع و میر محمد معصوم و بهادر خان ترین و رای لونگرن و نصیب خان حسین خان  
 برادر قاضی حسین و غیر ذلک روانه ساخته قرار داد که متعاقب خود خواهد رسید چون فقیر محمد آبا در رسید عظم خان  
 لشکر را به ندر بار گذاشته خود با معصومه چند متوجه احمد آبا و خانانان بسعت از احمد آبا و استقبال ایشان  
 آمده و منزل با هم ملاقات نموده آنروز صحبت داشتند و خانانان و عظم خان با احمد آبا در رفتند عظم خان همیشه  
 خود را که حلیله خانانان است ملاقات نموده با تفاق خانانان متوجه دکن شوند فقیر با تفاق همراهان متوجه  
 مقصد شده به برود رفت خانانان و عظم خان از عقب آمدند عظم خان بسعت نموده پیشرفت تا لشکر  
 ندر بار را مستعد سازد تا خانانان از عقب برسید و خانانان بفقیر نوشت که تا آمدن مادر برود توقف  
 نمایند و از عقب رسید با لشکر آراسته متوجه بروج گشتند چون به بروج رسیدند از پیش کتابتهای عظم خان رسید  
 که چون بریسات رسیده است اسال توقف باید کرد و در سال آینده با تفاق متوجه دکن شویم و عظم خان از  
 ندر بار متوجه مالوه گشت و راجه علیخان و کهنیان نیز بجایهای خود رفتند و خانانان مراجعت نمودند با احمد آبا و  
 آمد قریب پنجاه در احمد آبا و قرار گرفته بانظام مهات اشتغال نمودند و درین اثنا خبر رسید که بندگان حضرت متوجه کابل  
 شده بودند در آنک بنارس تشریف دارند و داعیه تشیخ بر خشان نمودند و خانانان عرض داشت کرده اظهار شوق ملاقات



التماس طلب خود نمود فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت که خانخانان متوجه درگاه و شو و قلیچ خان و نورنگ خان  
 و بنده درگاه در گجرات بوده بخدمت آنجا قیام نمایند و خانخانان و حضرت الدوله که از پیش از عظیم بنان آمده بود  
 متوجه درگاه جهان پناه شدند و در همین وقت که خانخانان روانه درگاه شد خبر شنید که مردم گنکار و بک  
 مظفر گجراتی بر سر رایسنگه که زمینداران جهالاوار بود آمده اورا بقتل رسانید و قصه رایسنگه چنانست که برای سنگ  
 پسر رای مان راجه جهالاوار بود چون نوبت حکومت او رسید باز زمینداران نواحی مثل جام و کنکار و دیگران  
 جنگها کرده غالب آمدن پس آثار شجاعت که از برای سنگه بوقوع آمده مردم بلا و گجرات شعرا و قصه با بنام او  
 و شهرت عظیم دارد اتفاقاً در رایت و صاحب که برادر زاده ای کنکار بود در جنگ صعب افتاد صاحب  
 بقتل رسانیدند و خلق کثیر از طرفین کشته شد و رایسنگه نیز زخمها خورده در سفر افتاد و روز دیگر جوگیان را بر همه  
 مفلولان گذر شد رایسنگه را زخمی یافتند معالجه کرده به راه خود به بنگاله بردند و مدت دو سال در لباس جوگیان  
 همراه ایشان گذرانیده وقتی که خانخانان بر سر مظفر گجراتی آمد ایشان را آید و دیده و قصه خود باز گفت و ایشان  
 او را به جهالاوار فرستادند که آنجا مردم او را بشناسند و حقیقت حال ظاهر گردید و دانشاها گفت و مردم او را نشناختند  
 و باز بجایای اصلی خود قرار گرفت و چند مرتبه بر سر کانهان رفته چند قبیله تاخت و ولایت کنکار و جام را به جهت  
 میسرانید و باز صاحب جمعیت شد قصه مبلو دراکه از توابع جهالاوار است متصرف شده و مردم نواحی که از قدیم  
 عداوت داشتند جمعیت نموده بر سر او آمدند و او در وقت در جوگان بازی مشغول بوده چون خبر شنید از همه  
 متوجه آمد مردم گشته در شب با هتتاب ایشان رسید آمد مردم از پیش گفته فرستادند که اگر تو همان رای سنگی در  
 با جنگ خواهی کرد او از روی متورکوش استخیر ایشان کرده هماجا که رسیده بود توقف نمود و سپردن زیر سر کرده  
 خواب رفت و درین میان آمد مردم فرصت یافته همراهمان او را و لاسا کرده بجانب خود کشیدند و چون صباح  
 شد جمعیت تمام متوجه او شدند با هتتاب و کس که همراه داشت پیاده شده جنگ کرده کشته شد معصرت بن  
 با سپاهی از خود بیشتر و چون مظفر گجراتی روان شد خانخانان را با بسیا و عیال شنید در امر و ن که  
 هزار ملک و اول ملک است آمد و بنیاد جمعیت نمودن کرد قلیچ خان جهت محافظت احمد آباد ماند و فقیر با اتفاق  
 سید قاسم و خواجه محمد رفیع و میر معصوم و حسین خان و بیک محمد توفیقی و میر شرف الدین متوجه تدارک قصه رایسنگه  
 شده چون به بلو رسید فوج فرستاد که مواضع متعلقه برگزیده مالیه که کنکار تعلق داشت تاخته غارت کردند  
 و میدنی رای و جمعی را بر سر مظفر بامرون فرستاد اینها بامرون رفتند و مظفر بجانب کاشمی وارد رفت معنی  
 گشت و جام پسر خود را پیش فقیر فرستاده از بی اعتدالی رای سنگه عذر ناخواسته و کنکار نیز و کلای خود  
 فرستاد و اختیار دو خواهی نمود فقیر مراجعت کرده با احمد آباد آمد بعد از آمدن فقیر با احمد آباد قلیچ خان متوجه

سورت شده بیرون شهر منزل کرد و نظرها بخاطر رسیده است که چون لشکر مراجعت کرده هر کس بجانب جالیه  
خود رفته اگر من بساعت خود را بدولت و کنایت میرسانم تا رسیدن لشکر شاید صاحب جمعیت شوم و هزار  
سوار کاتبی و چار بچه همراه گرفته بساعت تمام متوجه دوله شد چون کتابت میدنی رای از دوله رسید  
فقیر در ساعت سوار شده متوجه دوله شد چون تا شام در سر گنج توقف کرد قلیچ خان نیز آنجا آمد و از امر  
و مردم اعیان هر کس در شهر بود مثل میر معصوم و خواجه محمد رفیع و دولت خان لودی آمد و رسیدند و صبح  
بدولت رسیدند در آن ساعت منظر چهار کرده ای رسیده بود چون قراولان او خبر بردند که لشکر احمد آباد رسید  
برگشته بجانب مورپی روان شد لشکر فیروزی اثر در دوله فرود آمد قلیچ خان شب مراجعت نموده متوجه احمد آباد  
شد و در دو تنخواهان متعاقب منظر روان شده یک شب دیگر در چهل پنج کرده طی نموده چون پیرم کام رسیدیم  
معلوم شد که منظر بموضع اکهار که چهار کرده ای اینجا است رفته سید مصطفی ولد سید جلال را که با عیال خود آمده است  
و بحسب اتفاق در خورده قبل وارد چون شام شد به قوت حرکت نمانده مؤلف این تاریخ بحسبیت  
را با یکجفت بقاره فرستاد که در یک کرده ای آنموضع رفته طبل کند تا منظر خیال رسیدن لشکر نموده ترک  
محاصره خواهد داد آنجماعت خلاص شوند و بعنایت الهی تدبیر موافق تقدیر افتاد و آنجماعت نجات یافتند  
و منظر جانب رن و کچه روان شهران و فقیر صبح سوار شده عقب او مسارعت نمودیم و تا کنار آن رن  
رسیده در موضع جنجونی که متصل آبست همان گداشته با احمد آباد آمدیم و بعد از چهار ماه کل نیندگان که تریب  
هفت هزار سوار و ده هزار پیاده جمع شده بسرداری حاد و بخاین که برادرزاده های کنکار بد بر سر قصبه ادین  
از توابع پٹن آمد قلع را محاصره نمودند مدت ده روز آنجا بوده شهر پرونی را بخاک برابر ساخت و تابست کرد  
موانع نواحی نابود و خراب کرد چون اینخبر با احمد آباد رسید فقیر با اتفاق سید قاسم و دولت خان لودی  
و میر معصوم و بن خان و دیگر مردم با یک فتنه و مخالفان خبر کو باک شنیده فرزند نمودند از آن گذشته ولایت خود فتنه چون  
تا کرانیکار و سدان باب نمودن لازم بود در جای که زمین آب سه کرده ای ترید نمودند گداشته در ولایت کج و آمدیم و او غارت  
و تاراج داده قصبه کرسی و کتاریه که از جای نامی کجست سوخته و خراب ساخته غنیمت بسیار تصرف لشکر را دیده تریب  
بوضع از ولایت کچه درین سه روز خراب و نابود گشت و در برابر بالیه مورپی باران عمود نمودیم و اینجاست آن آب دوازده کرده  
بود از صبح که بنیاد گداشته کردیم نماز شام بکنار رسیده شد برگشته با لیه و مورپی را که معموره ولایت کنکار بود غارت  
تاراج نموده خراب کرده شد و در مورپی سه روز توقف کرده بکنکار نوشته شد چون شنید شد که جواد بخاین  
او کرده بود و گداشته شمال فی الجمله داد شد و الا بر سر جگر که محل بودن او ست می رفتیم و اگر من بعد در مقام دو تنخوا  
و تلافی نباشد خواهد بود کنکار و کلاسی خود فرستاده عذر با خواست و من بعد بد باب حاصل گشت و در راه

۹

خمس و تسعین و تسعمائة پسر خور و امین خان از پدر باغی شد و پیش منظر رفتا و را برداشته بر سر پیر او رو چون خبر  
 از کی فتنه رسید با اتفاق نورنگان و دو لخواهان و دو گروم که همه وقت همراه میبودند بر منظر رفت و چون بگو  
 که از احمد آبا و هشتاد گروه و از چون کده سی کرده است رسیده شد منظر فرار نمود و به جانب رن رفته و سیدی ریگان  
 که وکیل امین خان و سر فتنه بود بانو و کمن کوبل و دو گزمینداران و پیر خان سلکنه و ملک راجن و دو گروم اعیان بجا  
 تا قریب پانصد سوار مخالفان جدا شده از دو لخواهی شلی گرفته آمد همراه شد هر یک را از عنایات پادشاه  
 اسیدوار ساخته شد و لوازم همانی بمل آمد جام و امین خان نیز پیران خود را فرستاده بتازگی اختیار کردند و خیلی  
 از قبائل کابتهان را ناخته شد چون با احمد آبا و آدمیم بغرم دفع کراس بعد از دو ماه لشکر کرده بجانب او ننهد و  
 احمد گرفته قریب پنجاه موضع کولی و کراس که نهایت استحکام داشتند ناخته و خراب کرده هفت جا قلعه ساخته  
 تها نگذاشته استیصال الطائفه نموده شد و بعد از پنجاه لشکر کرده با کانیر و سرنال فتنه دفع فتنه و فساد کراس نمود  
 جیت راوت را قتل آورد و کوی کولی و کشته کوان لکنه را چپوت که عمده کراس بودند خراج کرده بجایهای آنها تاجات  
 گذاشته شد و در سنه تسعین و تسعمائة حضرت خلیفه الهی گجرات را با عظم خان داده و بنده را بلازمت طلبید  
 و در چهار روز از گجرات شتر سوار یلیغار خود را بلاهور رسانیده شرف پایوس دریافت نمود و مراسم خروانه گشت  
 باز آدمیم بر سر وقایع احوال که در ملازمت حضرت گذشت ذکر بقیه که در اثنای راه و الیه باس رونمود  
 چون در اثنای راه خبر گجرات بمساع علیه رسید آنحضرت بلازم شکر گذاری این دستعال اقدام نموده منزل  
 بمنزل در صین فرج و ابنساط سیر می نمود و در وقت زین خان که راجه را چنند که راجه ولایت پنه بود و بحال نسب  
 از راجهای هندوستان اعتبار داشت و هرگز اطاعت سلاطین هند نموده بودند و اعیانستان بوسی آمده و  
 فقیر ملازمت رسیدند نوازشات خروانه مباحی گشت و یکصد و بیست زنجیر نیک پیشکش گذرانید و یک لعل آبد  
 که پنجاه هزار روپیه بها داشت داخل پیشکش او بود و ذکر وقایع سال سی ام از جلوس حضرت خلیفه الهی  
 و نوروز سلطانی رسید و دو لخواه فتح پور را بقماشهای علی بدستور هر سال آراستند و هر روز و هر شب صحبت  
 پادشاهانه منعقد میشد و امر او اعیان دولت بمراحم خروانه سرفرازی یافتند آنحضرت در شب دوشنبه هشتم ماه  
 ربیع الاول سینه نمود و نو و در وقت تحویل نیز عظم از حوت بمل پای بر تخت سلطنت نهاده جشن عالی که چشم  
 زمانه ما و نزار و منعقد گشت درین ایام عظم خان بایلیغار از پینه و حاجی پور بلازمت رسیده بمراحم شاهنشاهی  
 سرفراز گشت و درین ایام عزتض مرزا محمد حکیم رسید که عبدالعزیزان اوزبک بدخشان را تصرف شده و مرزا  
 شاه رخ و مرزا سلیمان هندوستان می آیند و قصه آمدن عبدالعزیزان و پسرش و قصه که میان مرزا سلیمان و  
 شاه رخ گذشته در محل خود را و خواهد یافت و در فیهال قاضی خان بدخشی و سلطان خواجہ صدر و باقی محمد خان پسر

ما هم آنکه که احوال برکی درین کتاب مذکور شده بود و وصیت حیات خود سپردند و در اوائل ماه ذی قعدة اینسال  
 عرضداشت کنوراننگ از اطراف نیلاب رسید که چون بدخشان بتصرف عبدالقدیر خان اوزبک درآمد مرزا  
 شایخ بقرمیت درگاه جهان پناه بکنار نیلاب آمده و بنده برسم استقبال رفته مبلغ پنجاه روپا نقد در و پیه  
 نقد و اقمشه بسیار و هشت اسب و پنج زنجیر نیک گذرانیده از آب متوجه پایتیه سریر خلافت ساخت عرضداشت  
 کنوراننگ پذیرده افتاد و فرمان عالیشان بشکل انواع عنایات صادر شد در تاریخ عشر آخر همین ماه  
 عرضداشت بهگوانداس رسید که همراه مرزا شاه رخ بقصبه سرسبز رسید متعاقب بشارت بقرمیت بوسی میرسند حکم  
 بهایون صادر شد که خلعتهای فاخره بادشاهانه بصوب قاضی علی بخشی باستقبال مرزا شایخ فرستاد و دو سال  
 سه شلالت و تسعین و تسعمائة در فتح اینسال که او آخر سال سی ام الهی است مرزا شایخ بدرگاه جهان پناه رسید و جمعی  
 انامرای کبار باستقبال رفته بشارت پایوس مشرف ساختند مبلغ یک لک روپا نقد و اسباب فراخخانه و سبب  
 عراقی و چند زنجیر نیک و چند قطار شتر و چند خدمتکار محرمت فرمودند درین اثنا اماره جشن طوی حضرت شایزاده  
 سلطان سلیم از خاطر خاطر حضرت بادشاه جهان پناه بروجهت این نسبت عظیم بر تو آفتاب عنایت بادشاهانه  
 بحال راجه بهگوانداس تافت حبیب و الا لاق و مناسب این رابطه عظیم دانستند و حسب حکم مجلس نشان بهشت برین  
 آرایش یافت و جهت اهتمام این آنحضرت خود نفیس و منظری راجه بهگوانداس تشریف قدم از اسنه  
 داشته مجلس عقد در بهانخانه بحضور قضات و اشراف منعقد گردید و مبلغ دو کورنگ هر طایفه راجه مقرر شد و از خانه  
 راجه بهگوانداس در گوهر افشانه شامیکه در بیت زیر چیدنش دستمانده شد بزرگس گوهر وزیر کافشانه  
 در راجه بهگوانداس ارقام چیز از طلا آلات و پارچه های نفیس اقمشه و طویل های اسپان و یکصد زنجیر نیک و طلا مان کنیرگان  
 حبشی و چرخس و هندوستانی چندان بنظر اشراف گذرانید که محاسبان و هم اندیشه از احصای آن عاجز آمدند مجلس بزرگان  
 و جشن خسروانه آراسته شد و ذکر وقایع سال سی و یکم اول از قرن دوم جلوس بادشاه  
 ظاهر شد در روز پنجشنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و تسعین و تسعمائة نوروز سلطان خلیفه الهی قدم  
 بر تخت کامرانی نهاده مرده نشاط و خرمی بهمانان رسانیده بدستور سیال ترین و آئین هندی در ضمن دولتخانه عام و  
 خاص فرمودند و هر یکی امرای خوانین نیز در ایوانی که آئین بسته اند ضیافت کرده پیشکش میگذازیدند و در اقلح اینسال  
 فرخنده فال میر مرتضی و خداوند خان امرای دکن روی بامید در بادشاه آوردند شرح اینحال بر سبیل اجمال بتقریب  
 وقایع کجرات در بالا گذشت چون اینجماعت از صلابت خان شکست یافته به برهانپور آمدند فیلان ایشان زاراجی علیخان  
 حاکم برهانپور متصرف شده از آنجمله یکصد و پنجاه نیک را همراه پسر خود بدرگاه جهان پناه فرستاده در روز نوزدهم سلطان  
 جشن خاقانی امرای دکن بدولت عقبه بوسی سر فرار گشتند و پیشکشهای لائق گذرانیدند و مراسم خصلت شدند و

در این

بهمدین ایام میر فتح احمد شیرازی را خطاب عضد الدوله و صدارت کل بلاد هندوستان سر فرزند خاندان نیر و پسر پسر  
 خلعت خاصه انعام کردند و در راه چوب بهین سال عرضداشت از کابل آمده بعضی رسید مضمون آنکه مرزا سلیمان نوبختی که  
 بر بدخشان دست یافته و قبل ازین که عبدالعزیز خان اوزبک بر سر بدخشان آمده مرزا سلیمان و مرزا شاه رخ را بر آورده  
 امرای خود را در بدخشان جمعیت گذاشته به بخارا مراجعت نمود و مرزا سلیمان فرصت غنیمت دانسته با اتفاق او عاقبت  
 بدخشان جمعیت کرده بدخشان در آمده با امرای عبدالعزیز خان جنگ کرده نفتح و فیروز می اختصاص یافتند و بهمدین ایام  
 خانخانان از کجرات آمده پیشکش بسیار از هر قسم در نظر اشرف گذرانیده چنانچه بالا گذشت و بهمدین ماه عرضداشت  
 کنور ماننگه و خواجہ شمس الدین محمد ماننگه بنارس رسید که مرزا محمد حکیم بر بستر مرض ناتوانی افتاده و فریدون از پشاور کابل  
 را همراه کرده متوجه کابل شده بود در کوتل خیر با فغانان جنگ کرده نبره میت یافته باز برگشته به پشاور در آمد و اتفاقاً آتش  
 در اندرون قلعه افتاد و دویزار شتر را سو داد اگر آن سوخته و فریدون از آن واقعه خلاص شده از راه دیگر متوجه کابل شد  
 در اثنای راه تا بهفتاد کس از بی آب و تشنگی هلاک شدند و بهمدین ایام خیر موت مرزا محمد حکیم بعضی رسید مرزا محمد حکیم  
 اگر چه برادر عیانی آنحضرت نبود اما عنایت و شفقت در باره او از برادر عیانی زیاده بود با وجودیکه اکثر اوقات قدم  
 از حد و اندازه بیرون می نهاد و آنحضرت گستاخیهای او را نابود نموده مرعات صلح فرموده عنایات بانوشا باز  
 در باره او میندول میداشتند و چند مرتبه امرای کبار را با لشکر بسیار بکومک و بدو فرستاده کابل با ولزانی  
 داشتند چنانچه سابقاً گذشته القصه بعد از شنیدن این خبر ملاست اثر مراسم تعزیت پرداخته فکر محافظت کابل و قرنی  
 نمودند و میخواستند که ولایت کابل را بدستور سابق بفرزند آن مرزا محمد حکیم مقرر داشتند امرای کبار بعضی رسانیدند  
 که فرزندان مرزا محمد حکیم خور و سالند از عمده ملک داری بیرون نمی توانند آمدند بخوردان مغزهای کاری و شربت  
 کسندان نشاید تنگ تنگ همیشه بد رعیت نوازی و مهر لشکر که نه کارسیت باز نیچه و سر سرکه و لشکر از یک بخش  
 را گرفته و در کینگاهست بنا بر آن رای ممالک آرای بهضت سرکار پنجاب قرار گرفته و هم ماه رمضان اینسال پاک  
 دولت در رکاب سعادت آورده بطرف پنجاب روان شدند و خانخانان را بخلاص فاخره ممتاز گردانیده حضرت  
 کجرات فرمودند و چون عظیم خان بشیر ملا و دکن نامزد شده بود عضد الدوله میر فتح احمد را بحجت اتمام مهم دکن حضرت  
 فرمودند و چون این خبر قلع و قمع در ضمن واقعات کجرات مذکور است بتکرار جرات نمی نماید و خود بدولت کوچ بکوه تابان  
 در پیچ ما مقام فرمودند و طواف مرار فائق الا نوار پذیر بر گوار نموده تمامی فرار است بنزد گوار از زیارت فرموده  
 فقراد مساکین دلی را با انعام عام سرسبز و شاداب ساختند بهمدین در دلی بلال شوال نمایان گشته صبح پنجشنبه  
 بولزم عید می آورد از دلی کوچ فرمودند و نوزدهم شوال موکب اقبال برب آب سبیل نزول فرمودند و درین منزل  
 خبر رسید که کنور ماننگه همی از مردم خود را از نیلاب گذرانیده پشاور فرستاده و شاه بیگ نوکر مرزا محمد حکیم شنیدند این خبر

فرار نموده بکابل رفت و هم از فواجی لاهور صادق خان را بکومت بگرفتند و در روز چهارشنبه سیزدهم و بعد از آن  
 آب چناب مخیم سر اوقات اردوی معلما شد و در همین منزل شیخ عبدالرحیم ساکن لکنئو که در زمره امرای نظام دارد و خط  
 و ماغ پیدا کرده خود را بنجوز و آنحضرت بدست حق پرست زخم او را دو وقتند و صحت یافت و بست و شش ماه و بعد  
 کفار آب بهت رسیده عبور فرموده درین منزل عرض داشت کنورالسنک که متضمن کیفیت احوال و اطاعت  
 مردم کابل و فتح آن حدود بود بعضی شترن سید چون کنورالسنک جلور نیز در گاه کابل درآمد فریدون فرزندان مرزا  
 همراه گرفته با تمام امرابیدین کنورالسنک آمد کنورالسنک مجموع آن مردم را بعنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته پس  
 خود را با خواجہ شمس الدین خانی در کابل گذاشته با سپران و امرای مرزا حکیم متوجه پایه سر خلافت میسر گشت بتاریخ  
 بیست و پنجم ماه ذیحجه در قصبه راول پنڈی که پائین ریتهاس وانگ واقعت کنورالسنک سپران مرزا محمد حکیم و  
 امرای او را آورده شرف زمین بوس دریافت و سپران و نوکران مرزا محمد حکیم مورد عنایت خسروانه شدند و بهر یک از  
 مردم اعیان پنجزار و ششصد روپیه انعام فرموده علاوه لائق و جاگیر مناسب مرحمت فرمودند و چون ریاست  
 عالیات بنوای انکه بنارس سید مرزا شاه رخ در اوج بگواند اس و شاه قلی محرم و دیگر امرای نامدار را که قریب پنج هزار  
 بودند بتخیر ولایت کشمیر خصت فرمودند و همدرین روز اسماعیل قلیخان را می ایسنک بر سر بلوچان تعیین فرمودند و در روز دیگرین خان که  
 را با فواجی آراسته بر سر افغان سنا سواد و راجه و متحصیال الطائفه مفسدان ساختند و حضرت خلیفه الہی در روز شنبه پانزدهم  
 ماه محرم سنه شصین قبله لکنیارس کی از محدثات آنحضرت نزول جلال ارزانی داشتند ذکر قصه تاریکیان تیرا که  
 پروشنائی اشتهار و دارند کرده تاریکی در زمان سابق شخصی ہندوستانی در میان طائفه از افغانان در آمدہ  
 تہیب زندقہ و الحاد و رواج داده اکثر آن احمقانرا مرید خود ساخته خود را بروشنائی نام کرده بود  
 او بجهنم رفت پس او جلالہ نام کہ در سن چهارده سالگی بود در سنہ شص و ثمانین شجاعت کہ رایات مالی از کابل معاودت  
 نموده بود بلازمت حضرت خلیفه الہی آمد و در مرحم شاهنشاهی شد و از شقاوت جلی روزی چند در ملازمت  
 بوده فرار نموده در میان افغانان رفته مایه فتنه و فساد شد و خلق کثیر را با خود متفق ساخته راه ہندوستان و  
 کابل مسدود ساخت و درختی کہ تلخت ویرا سرشت و گرش در نشائی بیابغ بہشت بود و از جوی خلدیش  
 بہنگام آب بہ بیخ انگبین ریزی و شہذنا ب بہ سر انجام گوہر کار آورد بہ ہمان میوہ تلخ بار آورد بہ حضرت  
 خلیفہ الہی بہت دفع و دفع طائفہ روشنائی کہ در حقیقت صین تاریکست و من بعد زبان قلم خواهد یافت کنورالسنک  
 تعیین فرمودہ کابل را در جاگیر و عنایت کردند چون این خبر رسید کہ بن خان کو کہ در ولایت سواد در آمدہ با طائفہ افغانان  
 کہ از مور و تلخ زیادہ اند در افتادہ است و دوم ماہ صفر سنہ مذکور سعید خان لکھو و راجہ بیر و شیخ فیضی و فتح اللہ میرتی  
 و تاش بیگ و صالح مقل و جمعی را بلوک و مدوزین خان کو کہ خصت کردند و بعد از چند روز حکیم ابوالفتح و جمعی دیگر از

امرا و بندمای و رگاه را از سپه ایجماعت دروان ساختند و چون لشکر با نیرین خان کو که ملحق شدند بهت با نجات  
 افاغنه بر آورده برده و غنیمت بسیار گرفتند و چون بلوک کر اگر رسیدند شخصی براج بر برکت که افاغنه شب و عیبه  
 شبا خون دارند و عرض کوه و یکی از سه چهار کوه باشد غنیمت اگر ازین یکی عبور شود و از و قدغه شبا خون جمعیت خاطر  
 خواهد شد راجه بر بے آنکه نیرین خان اتفاق نماید که در اراوه گذشتن کوتل کرد و تمام لشکر از عقب او کوچ کرده در  
 آخر آن روز که قریب مغرب بود متوجه یکی شد بافتانان اطراف بر بالای کوه رسیده ترو سنگ گرفتند بیکه راه  
 تاریکی شب خلاقی راه کم کرده در خاکهای راه هلاک پیش گرفتند شکست عظیم واقع شد و چشم زخم طرفه رسید قریب  
 بهشت هزار آدمی بفنا رفت و راجه بر برقتل رسید و حسن تنی در راجه در سنگد و خواجه عرب که بخشی آن لشکر بود ملا شیرین  
 شاعر جمعی کثیر از مردم اعیان و دانش بلک شدند و نیرین خان کو که حکیم ابو الفتح در نیم ریح الاول سال مذکور شکست  
 یافته بخت بسیار بقله آنکه رسیدند و غنیمی بر خاطر اشرف کران آمده ایشانرا از شرف خدمت محروم داشتند و راجه تودر  
 بالشکری عظیم بتارک این امر تعیین فرمودند و راجه از روی کاروانی در کومستان در آمده چند جا قلعه ساخته از غارت  
 و تاراج دقیقه فرزند داشتند همانرا افاغنه تنگ ساخته و کنوریا نسکه که بر سر تارکیان رفت و در کوتل خبر با نطائفه  
 مقابله نمود و خلق کثیر تارکیان را بقتل رسانید و در همین ایام خبر رسید که مرویس ایلی عبدالمد خان با دشاها ماورالنهر  
 با تحت و بدایا بلازمت می آمد و نظری اوزبک که از کبار امرای عبدالمد خان بوده از خان رنجیده با سپران خود مر  
 و شادی بی بابی که هر کدام بر تبه امارت رسیده اند روی القابدرگاه سلاطین پناه آوردند حضرت خلیفه الهی شیخ فرید  
 بخشی و احمد بیک کابلی جمعی از اعدیان را خصیت فرمودند که با استقبال بدرگاه آن شتافتند از کوتل خبر بگریز آمدند  
 ایجماعت بر دو معادنت کنوریا تنگ قافلها از کوتل گذرانیدند و تارکیان سر راه گرفته جنگ کرده شکست یافته  
 و بسیاری از آن ملائین قتل رسیدند و ذکر وقایع سال سی و دوم الهی روز شنبه ریح الآخر سنه خمسین و  
 تسعته تحویل نور عظیم و عطیه بحسن عالم از حوت تجل و بنیاد نور و سلطانانی و ابتدای سال سی و دوم الهی شد و قلمخانه  
 خاص را که در قلعه آنکه واقعت دستور سال بقا شهبادهای مصور آراستیم حسین خسروانه منعقد ساختند و کنوریا نسکه  
 بلازمت رسید و ذکر رفتن مرزا شاه رخ بلشیر و صلح نمودن او بجا که کشمیر و رسیدن امرا ملازمت  
 و مرزا شاه رخ و راجه بهگوانداس شاه قلیخان محرم چون بلوکل بهولیا س که سرحد کشمیر است رسیدند یوسف خان مالک  
 کشمیر باین کوتل رسیده سر راه برایشان گرفته راه را مسدود ساخت و چند روز افواج قاهره معطل شد و برفت و  
 باران باریدن گرفت و رسیدن غایب از اطراف انقطاع یافت و شکست با نیرین خان نیز رسیده علاوه آنکه  
 اسباب محنت گشت امر اقرار صلح داده زعفران زاد و دار الضرب را بخالفه شش ریفه منسوب ساخته عمال  
 تعیین نمودند و یوسف این مصالح را غنیمت دانسته آمده امر را دید و لشکر فریزی اثر یوسف را همراه گرفته ببلات

روزانه گشتند چون بدرگاه عالی رسیدند انحصاراً پسند خاطر اشرف نیتنا و دواغرا از کورنش ممنوع گشتند و بعد از روزی که  
چند روز در شرف آفتاب بگورنش و خاکبوس سرفرازی یافتند بیت خشم که یکم از چه گوارش کند از پس آواز او پیش  
گندید و بهدین شرف بلخی عبدالدهقان و نظری فرزندان اشرف ملازمت و کورنش رسیدند قاسمیل قلیخان  
و رالی سنگه نیز درین روز کلا نتران سواران بلوچانرا آورده بعینه بوسی مقرر شدند و چهار لکه مرادی که با قصد توپان  
عراق باشد نظری و فرزندان انعام شد و بعد از اتمام مجلس فروری کنورالسنک که بجهت زیادتی تا کید را به قبول  
که باستصال افغانان بوسف نرتی و غیر هم تعیین شده بود خصمت یافتند و چون خاطر اشرف از مهم افغانان  
و نواحی تا که بنارس و کابل فراغت یافت رایات مالیات بجزم استقرار دارالخلافه لاهور و حرکت آمده است  
بریح الثانی سال مذکور پامی دولت در کاب سعادت نهادند چون کنورالسنک را در بنیولاج حکومت کابل نامزد  
کرده بودند تا که آب بهمت سخیل قلیخان را با لشکر عظیم بر سر افغانان تعیین فرموده حکم جهانبطاع باسم کنورالسنک  
شد که چون سخیل قلیخان با بخارسد و متوجه کابل گردد و سید حامد بخاری نیز که سخیل قلیخان و دفع راه  
و متمران افغانان تعیین شد و حکم شد که در پشاور بوده باشد و رایات مالیات سیرکنان و شکار افغانان  
بنواحی لاهور رسیده و در شب جمع هفدهم ماه جمادی الثانی سنه مذکور نزول جلال اندانی داشتند و مقارن اینحال  
سر عرب بهادر که بکوستان کما یون نهاده پرده ولایت دامن کوه را مراجعت میداد بدست نوکران حکیم ابوالفتح  
که در برگشته شیرکوٹ بودند قبیل رسیده بود و آور و نذر پنجم ماه رجب اینسال مجلس وزن اقدس حضرت خلیفه الکی منعقد  
شد و جشن عالی ترتیب یافت و چون تفصیل خصوصیات این مجلس مکرر مذکور گشت تکرار نمی نماید و در روز دهم  
شهر رجب مذکور که خدای شانزده جهان بخت بد خترالسنک که از امرای کبارست وقوع یافت برای برالسنک  
پیشکش بسیار و خیر برباق گذرانیده سرسفاخرت با وج عزت رسانید و در اوائل شعبان سنه مذکور محمد قاسم خان  
میر بحر و بروفتح خان فوجدار و کوجرفان و مرزا علی و میرزا علیخان و سید عبداللہ علم شاهی و خجری شیخ دولت ختیا  
و جماعت کثیر از دولخواهان متبخر ولایت کشمیر خصمت شدند چون لشکر فروری اثر مهلت منزلی در کوه مشکلی در آمد  
در کوتل کر تل یعقوب پسر یوسف خان که خود را حاکم کشمیر نداشتند بود با جمعیت تمام در مقابل آمده و در تنگی کوه را  
محکم کرده نسبت اقبال دولت روز افزون حضرت خلیفه الکی کار خود کرده سنگ تفرقه در میان کشمیران انداخت  
و تفصیل این اجمال آنکه چون سرداران کشمیر از سرری و سرداری یعقوب دلتنگ بودند چندی از و جدا شده  
پیش محمد قاسم خان آمدند و جماعت دیگر در شهر سری نگر که جامی حاکم نشین ولایت کشمیرست نوای مخالفت  
برافراختند و یعقوب نسکین فتنه درون خانه را از هم دانستند برگشته متوجه شهر شد و افواج قاهره بی مانع بولایت  
کشمیر در آمده و یعقوب تاب نیاورده فرار نموده بکوستان و فوج با و شاهی شهر سری نگر استعانت شد

در این



در پرگنات شمال فرستادند چون حقیقت حال بعض اشرف حضرت خلیفہ الہی رسید محمد قاسم خان و دیگر امرا  
 فرامین عنایت و الطاف ممتاز فرمودہ ہر یک را ممتاز و سر فرار فرمودند و یعقوب کشمیری با جمعیت کوفہ آمد  
 محمد قاسم خان جنگ کردہ شکست یافتہ و مرتبہ دیگر شبا خون آورده و بجای ساخت و لشکر ظفر اثر اورا قتل  
 کردہ در کوههای پر درخت و در ہای تنگ پیش انداخت مغلوب و منکوب ساختہ نزدیک بان رسانیدند  
 کہ دستگیر سازند ما قبت از راه عجز و انکسار پیش آمدہ محمد قاسم را دیدہ و در سلک و دو تخواہان منسلک شد  
 و ملک کشمیر صافی گشت و در نورد ہم میضامن سندنہ کور ایچی عبداللہ خان را خصمت کردہ حکیم بہرام برادر حکیم ابوالفتح  
 کہ فیضائل و کمالات صورت و معنوی آراستہ است بر سالت ہمراہ او کردند و میر صدر جهان را کہ از سادات جتینی  
 ولایت قنوج کمالات انسانی امتیاز دارد و جبت غراپرسی با سکندر خان پدر عبداللہ نقین فرمودند محمد علی چٹا  
 قریب یک نیم لک روپیہ کہ سہ ہزار و ہفتصد تومان عراق باشد اسباب ہندوستان و تھنہای نقین تحویل کردہ  
 بعد اللہ خان سوغات فرستادند و درین ایام خبر رسید کہ سید حامد بخاری از امرای کبار سلاطین گجرات در  
 سلک و دو تخواہان انتظام یافتہ بود و در پشاو و برقع و رفع تاریکیان قیام داشت روزی تاریکیان قریب  
 بست ہزار پیادہ و ہزار سوار جمع کردہ بر سر آمدند و با چند کس کہ در آنوقت ہمراہ داشت بر آمدہ جنگ کردہ شہادت  
 یافت حضرت خلیفہ الہی زین خان کو کہ و شاہ قلیخان محرم و شیخ فرید بخشی و جمعی کثیر از امراد ملازمان را جبت تدارک  
 این امر و اتصال تاریکیان خصمت فرمودند چون تاریکیان در کوتل خیبر اجتماع نمودہ راہ کابل دہند وستان ا  
 مسدود ساختہ بود و کنور باننگہ از کابل جمعیت تمام بخیر آمدہ و جنگ صعب اتفاق افتاد و باننگہ بفتح و قہر و  
 اختصاص یافتہ خلق کثیر بقتل آوردہ و در عمر و رستہ در کوفہ خیر تہانہ گذاشت و درین ایام مرزا سلیمان کہ از کھ  
 بدخشان آمدہ با ناسیتلا گرفتہ بود بسبب غلبہ اوزبک فرار نمودہ کابل آمد و از کابل متوجہ ہندوستان شدہ بلات  
 حضرت خلیفہ الہی رسید موردا فضال شاہنشاہی شد ذکر وقایع سال سی و سوم الہی ابتداء  
 این سال روز و شبہ بست و سوم ربیع الآخر سنہ تسعمین و تسماتہ بود مجلس نوروزی بدستور سنوات سابق  
 آراستہ شد چون بعضی رسید کہ جلالت تاریکی را کنور باننگہ زبون ساختہ چنانکہ تاب بودن قرار کار خود نیاورد  
 فرار نمودہ بجانب بنگس رفتہ عبدالمطلب خان را کہ از امرای کبار بود با جمعی مثل محمد قلی بیگ ترکمان و حمزہ بیگ ترکمان  
 و احمد بیگ کابل و غیر ایشان جبت و تہیصال جلالت تاریکی تعیین فرمودند چون لشکر فروری از تہاش رسید جلالت تاریکی فروری از تہاش  
 ساختہ تا سوار پیادہ از مور و طاع زیادہ و جنگ آمد و حرب صعب دست دادہ و مخاویل شکست یافتہ راہ فرار پیش گرفتہ بدار البوار شتافتند  
 و در میان فرخندہ فال ولادت سلطان خسرو ولد شاہزادہ جوان بخت سلطان سلیم زمد عصمت و قہر اجہ  
 بگویند اس وی نمودہ و از آرایش جشن طوی ولادت این شاہزادہ کہ طلوع اولین کوکب سعادت بود زمین و